

ترمیم‌ولوژی یقین و شک از منظر قرآن و عترت علیه السلام

زهرا اسدی ریزی^۱

چکیده

نخستین گام جهت اخلاق پژوهی، شناخت مفاهیم و واژه‌های اخلاقی است. از اساسی‌ترین مفاهیم اخلاقی در قرآن و روایات، مفهوم «یقین» است و حسب قاعده‌ی «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»، شناخت مفهوم شک نیز راهگشاست. نگارنده در این جستار، ابتدا، با شناخت مفهوم یقین در لغت و ثقلین، پرده از معنای آن برداشته و بر آن است که یقین، علم ثابت و استواری است که هیچ‌گونه شک، تردید و شایبه‌ای در آن راه ندارد. یقین، مشکک (ذو مراتب) بوده و در سه مرتبه‌ی علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین در قالب بالاترین شکل ایمان به خدا نمود می‌یابد.

شک، نقیض یقین است و حالت تساوی میان دو امر را دارد. مفاهیم مرادف و مرتبط با یقین و شک در جهت شناخت معنای دقیق آن و

۱- دانش پژوه مؤسسه‌ی قرآن و نهج‌البلاغه‌ی قم، نشانی پست الکترونیکی:

حوزه‌ی معنایی آن دو بسیار راهگشاست که در این موجز بدان توجه شده است.

هدف نوشتار حاضر، دستیابی به حوزه‌ی معنایی یقین و شک از منظر «ثقلین» است. روش تحقیق تحلیل محتوا از نوع توصیفی-تحلیلی است و گردآوری مطالب به روش کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است.

واژه‌های کلیدی

ترمینولوژی، ثقلین، یقین، شک، علم، ریب، ظن.

طرح مسأله

از آنجا که قرآن کریم و روایات ائمه‌ی طاهیرین علیهم‌السلام به زبان عربی است، اولین گام برای پژوهش‌های قرآنی و روایی، شناخت مفاهیم قرآنی-روایی است. همچنین شناخت مفاهیم قرآنی-روایی ارتباطی بس تنگاتنگ با تفسیر قرآن و فقه‌الحديث و استنباط مفاهیم ژرف و بلند دینی دارد، و از آنجا که در قرآن و روایات مفاهیم دیگری با یقین و شک مرتبط‌اند، بحثی لغوی و قرآنی-روایی در این باره راهگشاست. نگارنده سعی دارد در نوشتار حاضر، گامی هرچند کوچک ولی نو در حدّ توان خود بردارد، و به سؤالات زیر

پاسخ دهد:

۱- مفهوم یقین و شک از دیدگاه قرآن و عترت علیهم‌السلام

چیست؟

۲- مفاهیم مرتبط با یقین و شک از دیدگاه قرآن و عترت علیهم‌السلام

کدامند؟

یقین^۱

آرتور جفری معتقد است: «یقین یک واژه‌ی قرضی است؛ چراکه ریشه‌ی آن در زبان سامی نیامده است و در زمانی قدیم به عربی راه یافته است و از واژه‌ی یونانی «ایکون» به معنای «تصویر، مانند، و شبیه» به آرامی راه یافته است. معادل آن در سریانی نیز به معنای «توصیف کردن، نقش کردن، و کشیدن» است.»^۲

«یقین از یقن گرفته شده و [در لغت] به معنای از بین بردن شک و محقق ساختن کار است.»^۳ «یقین، علمی است که هیچ گونه شک و ریبی در آن راه ندارد.»^۴ «یقین، هر چیز ثابت و واضح و دانسته شده و اطمینان قلب به این که چیزی که تعلق کرده است، موافق واقع می‌باشد.»^۵ «... اصل واحد در ماده‌ی [یقن] عبارت است از علم ثابت در نفس به گونه‌ای که هیچ شکّی در آن راه نیابد و دارای آرامش و اطمینان خاطر است.»^۶ معنای یقین در ابواب افعال، تفعل، استفعال، و ثلاثی مجرد یکسان است.^۷

در اصطلاح، «... یقین، اعتقاد جازم و محکمی است که مطابق با عالم واقع است و ... بیشتر بر امور مربوط به آخرت و قضا و قدر اطلاق شده است»^۸؛ زیرا یکی از متعلقات یقین روز قیامت است. امام علی علیه السلام

۱-sure, positive, cerituel.

۲- جفری، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه: بدره‌ای، صص ۴۱۸-۴۱۹، با دخل و تصرف.

۳- فراهیدی، العین، ج ۹، ص ۲۲۰، فیروزآبادی، والقاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۷۸.

۴- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۱.

۵- دهخدا، لغت‌نامه‌ی دهخدا، ص ۲۱۰۵۵.

۶- مصطفوی، التّحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۴، ص ۲۶۳.

۷- جوهری، الصحاح تاج اللّغة و صحاح العربیة، ج ۲، ص ۱۰۶۶.

۸- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۵۹.

می‌فرمایند: «... آنجاست که به اسرار پنهان یقین پیدا می‌کنند...»^۱ بدین خاطر است که یقین به روز قیامت از مسایل اعتقادی بسیار مهم است، و از متعلقات یقین به‌شمار می‌آید و هیچ تردیدی در آن نیست: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ...﴾^۲ یقین، خطوراتی قلبی،^۳ کرامت اخلاقی،^۴ معنا بخش قرآن کریم،^۵ پایه و اساس دین،^۶ و نوری^۷ است که از جانب خداوند در قلب انسان نهاده می‌شود، و بی‌شک، بهترین چیزی است که از جانب او در قلب انسان قرار داده می‌شود.^۸ در تفسیر منسوب به امام صادق (ع) چنین آمده است: «صدر، جایگاه تسلیم؛ قلب، جایگاه یقین؛ فؤاد، جایگاه نظر؛ و ضمیر، جایگاه سرّ است؛ و نفس، مأوای هر نیکی و بدی.»^۹ یقین، نمایانگر کردار آدمی است.

۱- «... موقته بغیب أنبأها...» [نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه: دشتی، خطبه‌ی ۸۳].

۲- متعلق دیگر یقین، قرآن کریم است ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأُرَبِّبَ فِيهِ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [سجده ۲ / از دوران ظهور حضرت قائم (عج) نیز در روایات ائمه‌ی طاهرين (ع) به یقین نام برده‌اند. [مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۷].

۳- «پروردگارا، به یقین، تو در روزی که هیچ تردید در آن نیست، گردآورنده‌ی [جمله‌ی] مردمانی...» [آل عمران / ۹].

۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۸.

۵- کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۶.

۶- ابن‌فهد حلّی، عدّة الدّاعی، ص ۲۹۳.

۷- جفّری، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات پرتوی از قرآن، ج ۶، ص ۲۷۸.

۸- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۴.

۹- همان، ج ۲، ص ۵۶.

۱۰- «الصّدر معدن التّسلیم و القلب معدن الیقین و الفؤاد معدن أنظر و الضّمیر معدن السّرّ و أنفّس مأوی کلّ حسنّة و سیّئة» [نویا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه: سعادت، ص ۲۴۷].

امام علی علیه السلام فرمودند: «در هیچ کرداری خیری وجود ندارد مگر این که همراه با یقین و پارسایی باشد.»^۱ [کسب] یقین پس از عبور از تمام مراحل اسلام و ایمان ... به دست می آید و کسی که این مراحل عالی را به دست آورد و به عرصه ی یقین قدم گذارد، البتّه شاهد عنایات مهمّی از خدای بزرگ خواهد شد.»^۲

درباره ی رابطه ی اسلام و ایمان باید گفت: «... اسلام همان تسلیم شدن در برابر دین بر حسب عمل به ظواهر و جوارح است، ولی ایمان امری قلبی است. دوم آن که ایمان، امری قلبی است و به معنای اعتقاد و اعتراف باطنی است، به گونه ای که عمل به جوارح بر آن مترتب است. پس، اسلام به معنای تسلیم عملی در برابر دین همراه با اجرای همه ی تکالیف است و مسلمانان، چه زن و چه مرد، مؤمنین و مؤمنات، به آن تسلیم شده اند؛ ولی ایمان محکم کردن قلب بر دین است که عمل همراهی با اعضای بدن را به دنبال دارد و قلبشان را بر دین محکم گردانیده اند به گونه ای که اعمال جوارحی آنان را به دنبال دارد؛ با این وجود، هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.»^۳

لازمه ی یقین، عمل به دستورات و اوامر الهی است.^۴ توضیح مطلب این که یقین از نوع علم است و با عمل تبدیل به مرتبه ی

۱- «لا خیر فی عمل إلا مع الیقین و الورع.» [آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۵۶، ش ۲۹۴۲].

۲- علی تبار فیروزآبادی، سیمای یقین در قرآن و روایات، ص ۹۵.

۳- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۱۴.

۴- سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ص ۲۲۹.

بالاتر علم، یعنی ایمان، و سپس با عمل بیشتر به کمال خود، یعنی یقین، می‌رسد.

امام علی علیه السلام درباره‌ی نقش عمل در شکل‌گیری یقین می‌فرماید: «علم خود را نادانی، و یقین خود را شک و تردید مپندارید، پس هرگاه دانستید عمل کنید، و چون به یقین رسیدید اقدام کنید.»^۱

ایشان می‌فرمایند: «اسلام را چنان می‌شناسانم که پیش از من کسی آن‌گونه معرفی نکرده باشد. اسلام، همان تسلیم در برابر خدا؛ و تسلیم، همان یقین داشتن؛ و یقین، اعتقاد راستین؛ و باور راستین، همان اقرار درست؛ و اقرار درست، انجام مسؤلیت‌ها؛ و انجام مسؤلیت‌ها، همان عمل کردن به احکام دین است.»^۲

پس از مرتبه‌ی علم که لازمه‌ی یقین است، ایمان قرار دارد. «... ایمان ... مرکزی است که خصایل اخلاقی مثبت و حمیده به دور آن در حرکت می‌باشد. ایمان سرچشمه و سر منشأ همه‌ی فضیلت‌های اسلامی است و همه‌ی فضایل از آن زاده می‌شوند، و در عالم اسلام نمی‌توان فضیلتی را تصوّر کرد که بر بنیاد ایمان به خداوند و وحی او استوار نباشد.»^۳

۱- «لا تجعلوا علمکم جهلا و یقینکم شکا إذا علمتم فاعلموا و إذا تیقنتم فاقدموا...» [نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴]

۲- «قال علی علیه السلام: لأنسب الإسلام نسبة لم ينسبها أحد قبلي. الإسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين، و اليقين هو التصديق، و التصديق هو الإقرار، و الإقرار هو الأداء، و الأداء هو العمل.» [سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، حکمت ۱۲۵].

۳- ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ص ۳۷۳.

«یقین، رسیدن علم و ایمان به آن مرتبه از احساس و شهود است که ذهن و وجدان استقرار یابد و مالک شعور و عمل گردد و متیقن صاحب یقین را به سوی خود کشاند و متصرف در او شود و از سقوط و انحراف و توقف برهاند و رستگار گردد: ﴿... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾»^{۲۰۱}

ایمان شرط لازم-ونه کافی-یقین است، و با حقیقت یقین بسیار فاصله دارد: «یحیی بن نعمان چنین نقل می کند: نزد امام حسین علیه السلام بودم که ناگاه مردی از عرب در حالی که نقابی قهوه‌ای رنگ بر چهره داشت، وارد شد و به امام حسین علیه السلام سلام کرد. امام علیه السلام جواب ایشان را دادند. مرد عرب پرسید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! سؤالی داشتم که خواهان پاسخ آنم: فاصله‌ی میان ایمان و یقین چه اندازه است؟ امام علیه السلام فرمودند: چهار انگشت. مرد عرب پرسید: چگونه؟ حضرت علیه السلام فرمودند: ایمان آن است که می‌شنویم و یقین آن است که مشاهده می‌نماییم و میان گوش و چشم نیز، چهار انگشت فاصله است ...»^۳

یقین حقیقی، ایمان به خداست.^۴ و نیز بالاترین درجات ایمان به خدا، یقین است.^۵ و در ایمان مؤمنان راستین، هیچ‌گونه شک و شایبه‌ای وجود ندارد.^۶ به دیگر سخن، یقین مرتبه‌ی والای ایمان راستین است.

۱- «... و آنها همان رستگاراند.» [بقره / ۵].

۲- جفری، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات پرتوی از قرآن، ص ۲۷۸.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۸۴.

۴- کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵- همان، ص ۴۲.

۶- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^۱

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «... به خدا ایمان داریم؛ ایمان کسی که غیب‌ها را به چشم خود دیده، و بر آنچه وعده داده‌اند آگاه است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده، و یقین آن شک را نابود کرده است...»^۲ و به عکس، آنان که ایمان ندارند، در شک خود غوطه‌ورند: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۳. امام علی علیه السلام فرمودند: «ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل، جهاد... یقین نیز بر چهار پایه استوار است: بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه‌ی واقعیت‌ها، پند گرفتن از حوادث روزگار، و پیمودن راه درست پیشینیان. پس، آن کس که هوشمندانه به واقعیت‌ها نگریست، حکمت را آشکارا ببیند، و آن که حکمت را آشکارا دید، عبرت‌آموزی را شناسد، و آن که عبرت‌آموزی شناخت، گویا چنان است که با گذشتگان می‌زیسته است...»^۴

۱- «این است آیات قرآن و آیات کتابی روشنگر که مایه‌ی هدایت و بشارت برای مؤمنان است؛ همانان که نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و خود به آخرت یقین دارند.» [نمل / ۱-۳]؛ و نیز نک: بقره ۱-۵.

۲- «... و نؤمن به ایمان من عاین الغیوب و وقف علی الموعود ایماناً نفی إخلاصه الشُّرک و یقینه الشُّکة...» [سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، خطبه‌ی ۱۱۴].

۳- «تنها کسانی از تو اجازه می‌خواند [به جهاد نروند] که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده و در شک خود سرگردانند.» [توبه / ۴۵].

۴- «وسئل علی علیه السلام عن الإیمان فقال: الإیمان علی أربع دعائم: علی الصبر و یقین و العدل و الجهاد... و یقین منها علی أربع شعب: علی تبصرة الفطنة و تأول الحکمة، و موعظة

مراتب یقین

«...یقین بر سه مرتبه‌ی علم‌الیقین،^۱ عین‌الیقین و حق‌الیقین است.»^۲
﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ
الْيَقِينِ﴾^۳، ﴿وَتَصْلِيَةٌ جَٰئِمَةٌ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾^۴. مرتبه‌ی
اول، علم‌الیقین است. «در این باره [=معنای یقین در آیه‌ی بالا]
دو دیدگاه است، اول: به معنای علم یقینی است که اضافه‌ی وصفی
است ... دوم: یقین به معنای مرگ و بعث و قیامت است ...»^۵ برخی
«... مراد از «علم‌الیقین» در آیه‌ی بالا را مرگ دانسته‌اند.»^۶ «علم‌الیقین،
آن علمی است که باعث آرامش قلب پس از آشفستگی شک است و
به‌همین خاطر وصف خدا واقع نمی‌شود.»^۷ و آن، «علمی است
که مطابقت با واقع داشته باشد و بر پایه‌ی دیدن و حس، یا دلیل
عقل‌پذیر یا نقل صحیح از معصومین عليهم السلام باشد.»^۸ پاره‌ای از دانشمندان
اهل سنت در تعریف علم‌الیقین گفته‌اند: «علم یقینی، علمی است که از

العبرة و سنة الأولين فمن تبصر في الفطنة تبينت له الحكمة و من تبينت له الحكمة عرف
العبرة فكأنما كان في الأولين.» [سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، حکمت
۳۱].

۱-positive knowledge.

۲-راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن‌الکریم، ص ۵۵۲.

۳-«هرگز چنین نیست، اگر علم‌الیقین داشتید! به یقین دوزخ را می‌بینید سپس آن را قطعاً به
عین‌الیقین در می‌یابید.» [تکائر/ ۵-۷].

۴-«و [فرجامش] در افتادن به جهنم است، این است همان حقیقت راست [و] یقین.»
[واقعه/ ۹۴-۹۵].

۵-فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۷۹.

۶-سیوطی، أَلرُّ الْمُنْتَوِرِ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَأْثُورِ، ج ۸، صص ۶۱۱-۶۱۲.

۷-طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۰۲؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۱۲؛
رازی، رُوحِ الْجَنَانِ وَ رُوحِ الْجَنَانِ، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

۸-المراغی، تفسیر‌المراغی، ج ۳۰، ص ۲۳۱.

اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده‌ی عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بر آن دلالت کند.^۱

در بررسی این دیدگاه باید گفت که دارای چند اشکال است:
 ۱- از قرآن سخنی به میان نیامده است. ۲- بنا بر حدیث غدیر خم، سنت ائمه‌ی طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَام از سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدا نیست. ۳- وقتی سنت ثابت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر شود، عقل صحیح نیز زیر مجموعه‌ی آن است.

مرتبه‌ی دوم، عین‌الیقین است. در تفسیر آیه‌ی ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۲ آمده: «مراد، دیدن دوزخ قبل از قیامت با چشم بصیرت و امری قلبی که آثار یقین است. این یقین به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیز داده شده است ... در آیه‌ی ﴿ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ﴾^۳ مراد، خود یقین است، یعنی یقین خالص و ناب را مشاهده می‌نمایند و این در روز قیامت است و دلیلش آیه‌ی ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ﴾^۴ است.^۵

مرتبه‌ی سوم، حق‌الیقین است. «در حق‌الیقین دوئیت [= دوگانگی] بین عالم معلوم متصور نیست، بلکه صرفاً اتحاد است؛ چون در حق‌الیقین رسم دویی از مشاهد و مشاهد و معاین و معاین برخیزد. در حق‌الیقین انسان به مرتبه‌ی وصال و اتصال نایل می‌آید و در این مرتبه

۱- مخلص، تفسیر أنوار القرآن، ج ۶، ص ۷۱۰.

۲- تکاثر / ۶.

۳- تکاثر / ۷.

۴- تکاثر / ۸.

۵- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۲.

است که وصال به تجلی ذاتی و مشاهده‌ی ذاتی صورت می‌پذیرد.^۱ «یعنی این مطالبی که بر تو عرضه شد مطالب حقی است که هیچ شکی در آن راه ندارد، بلکه فراتر از آن یقینی است که هیچ شایبه‌ای در آن راه ندارد ...»^۲

کوتاه سخن این‌که «... یقین همان علمی است که دارای صفت تثبّت و اطمینان است و این معنا مطلق است، پس اگر از آن مفهوم یقین به‌طور مطلق باشد، گفته می‌شود که همانا علم یقین، در مرتبه‌ی یقین؛ و اگر در آن نقطه‌ی متمرکزی که سرچشمه‌ی آثار و نشانه‌ها باشد و تصمیم، قاطعیّت و علم از آن نشأت گیرد، به آن عین‌الیقین گویند، گویا مرکز و منشأ تحقّق یقین است؛ و اگر تحقّق و ثبات و آرامش یقین از حیث یقین بودن آن و این‌که قائم به ذات خویش است صورت‌پذیرد، به آن حق‌الیقین،^۳ گویند که بالاترین مرتبه‌ی یقین است.»^۴

مفاهیم مرادف یقین

در ذیل برای تبیین مفهوم یقین، پاره‌ای از مفاهیم مرادف آن ذکر گردیده است.

۱- عی تبار فیروزآبادی، سیمای یقین در قرآن و روایات، شماره‌ی ۸۳، ص ۹۴، به نقل از: کاشانی، مصباح‌الهدایه، صص ۷۵-۷۶.

۲- طوسی، التبیان فی تفسیرالقرآن، ج ۹، ص ۵۱۵.

۳- و إذا لوحظ فیہ حاقّ الیقین و ثباته و طمأنینته من حیث هو و بذاته و فی ذاته.

۴- مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۱- علم

رابطه‌ی علم و یقین از جهت تلازم این دو مفهوم است؛ چه، وجود علم مقدّمه‌ی رسیدن به پایین‌ترین درجه‌ی یقین (علم‌الیقین) است. از این‌رو، «یقین به معنای علم و از بین رفتن شکّ و محقّق شدن امر است ...»^۱ «یقین، صفت علم است و بالاتر از شناخت، معرفت، درایت، و چیزهایی از این دست است و گفته می‌شود علم یقین، ولی نمی‌گویند: معرفه یقین، یقین یعنی سکون فهم همراه با ثبات حکم.»^۲

علم، مرتبه‌ی پایین یقین است. در دعا آمده است: «بار خدایا، بر محمّد و خاندان پاکش درود فرست و علمی که درهای یقین را بگشاید به من ارزانی دار ...»^۳ با این وجود، تفاوت‌هایی میان علم و یقین وجود دارد. ابوهلال عسکری چنین می‌نویسد: «فرق میان علم و یقین آن است که [اولاً:] علم یعنی اعتقاد به شیء، همان‌طوری که وجود دارد، به گونه‌ای که به حالت ثبات و اعتماد رسیده باشد؛ ولی یقین، آرامش و دلشاد شدن به‌خاطر دانسته‌هاست. بدین خاطر جایز نیست که خداوند به صفت یقین وصف شود؛ بنابراین، گفته‌اند: «ثلج الیقین و برد الیقین» (یقین او آرامش و اطمینان یافت). ولی نگفته‌اند: «ثلج العلم و برد العلم» (علم او آرامش و اطمینان یافت). [ثانیاً:] اهل یقین، عالم و دانای به چیزی بعد از حیرانی

۱- ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۴۵۷.

۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۵۲.

۳- «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و اقسام لی ... علما تفتح لی به من کلّ یقین ...»، [مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۵۴].

و سرگردانی شک هستند. [ثالثاً: یقین را ضد شک قرار داده‌اند و گفته‌اند: «شک و یقین»، ولی اندک گفته شده: «شک و علم»، پس یقین آن است که از اُضداد علم، فقط شک را از بین می‌برد...^۱ «یقین، ضد شک و تردید و مرتبه‌ای از مراتب علم است ... اما گاهی علم به مرتبه‌ای می‌رسد که نفس به آن اطمینان می‌کند و در قلب رسوخ می‌یابد و همان‌طور که عقل بدان ایمان و یقین قطعی دارد، قلب نیز آن را تصدیق می‌کند. در این مرتبه است که راه ورود شک، وهم، خیال و سایر خطورات منافی یقین به ذهن، بسته می‌شود، [این] حالت همان است که در لغت و اصطلاح «یقین» نامیده می‌شود.»^۲

۲- معاینه^۳

این واژه مصدر باب مفاعلة از «عین» است. «عین» به معنای چشم است برای هر کسی که دارای قوه‌ی بینایی باشد.^۴ و «معاینه به معنای دیدن و مشاهده نمودن [با چشم] است.»^۵ فیروزآبادی در معنای معاینه چنین می‌نویسد: «او را به صورت عیان و آشکار مشاهده نمودم، یعنی در مشاهده‌ی او هیچ شکی نیست.»^۶ وجه مترادف واژه‌ی معاینه بدان خاطر است که همه‌ی شک‌ها در مشاهده از بین می‌روند. امام علی علیه السلام در وصف مردگان می‌فرمایند: «فإنکم لو عاینتم ما قد عاین

۱- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۳۷۴.

۲- مظاهری، کاوشی نو در اخلاق اسلامی و شؤون حکمت عملی، ترجمه: ابوالقاسمی، ج ۱، ص ۲۹.

۳-Observation, perception.

۴- فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۵۴.

۵- طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۶۹، زبیدی، تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

۶- فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۴، ص ۲۵۲.

من مات منكم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم ولكن محجوب عنكم ما قد عاینوا.^۱

۳- حق^۲

«کلمه‌ی «حق» به معنای علم است، اما نه هر علمی، بلکه علم به چیزی از آن جهت که با خارج و واقعیت مطابق است و «یقین» علمی است که در آن نقطه‌ی ابهام و تردیدی نباشد. پس این که در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾^۳ کلمه‌ی «حق» را به کلمه‌ی «یقین» اضافه کرد، این اضافه به حسب اصطلاح، اضافه‌ی بیانیه است، که خاصیت تأکید دارد و می‌خواهد وضع مضاف را بیان کند. از این‌رو، معنای آیه این است: این بیانی که ما درباره‌ی حال طوایف سه‌گانه‌ی مردم اشاره کردیم [در سوره‌ی واقعه]، حقی است که هیچ نقطه‌ی ابهام و تردیدی در آن نیست و علمی است که با هیچ دلیل و بیانی نمی‌توان آن را تبدیل به شک و تردید کرد.»^۴ پس یکی از معانی «حق»، «یقین» است.^۵ حق‌الیقین درک با تمام وجود است.^۶

۱- «همانا اگر آنچه مردگان شما دیدند، می‌دیدید، ناشکیبایی می‌کردید و می‌ترسیدید، و می‌شنیدید و فرمان می‌بردید. اما آنچه به چشم خویش دیدند بر شما پوشیده است.» [سیدرضی، نهج‌البلاغه، ترجمه: شهیدی، خطبه‌ی ۲۰].

۲- Truth, moral obligation.

۳- «این است همان حقیقت راست [و] یقین.» [واقعه / ۹۵].

۴- علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۴۰.

۵- طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۱۴۹؛ مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۴.

۶- به‌عنوان نمونه نك: واقعه / ۸۳-۹۵.

۴- رؤیت^۱

«رؤیت در لغت به سه معنا به کار می‌رود. اول: علم، همانند آیه‌ی: ﴿وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾^۲؛ یعنی: «می‌دانیم که روز قیامت نزدیک است»، چون هر آمدنی نزدیک است. دوم: ظن، نظیر آیه‌ی ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾^۳؛ یعنی «آنان گمان می‌کنند که دور است»، و در اینجا به معنای علم نیست؛ چرا که جایز نیستند که به آن علم داشته باشند؛ چه، این امر دور است و فقط در علم خدا نزدیک است. سوم: دیدن با چشم است که در این معنا حقیقت است.»^۴

راغب اصفهانی معانی مختلف رؤیت^۵ را چنین آورده است: «...رؤیت یعنی إدراک مرئی که بر حسب قوای نفس چند نوع است: اول: إدراک به حواس، مانند آیه‌ی: ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^۶ و مواردی از این دست که جاری مجرای رؤیت است؛ چه، به خداوند حواس را نمی‌توان نسبت داد و از خداوند به دور است، همانند آیه‌ی: ﴿... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...﴾^۷ دوم: رؤیت همراه با وهم و تخیل، همانند آیه‌ی:

۱-Witness of the eye.

۲- «و [ما] نزدیکش می‌بینیم.» [معارج / ۷].

۳- «زیرا آنان عذاب را دور می‌بینند.» [معارج / ۶].

۴- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۲۶۳.

۵- «رؤیت به معنای دیدن با چشم، با یک مفعول متعدی می‌گردد و به معنای علم، با دو مفعول متعدی می‌گردد.» [جوهری، الصّاحح تاج اللّغة و صحاح العربیة، ج ۶، ص ۲۳۴۷].

۶- «به یقین دوزخ را می‌بینید سپس آنرا قطعاً به عین‌الیقین در می‌یابید.» [تکائر ۶-۷].

۷- «... در حقیقت، او و قبیل‌اش، شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند...» [أعراف / ۲۷].

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ...﴾^۱ سوم: رؤیت به وسیلهی تفکر، همانند آیه‌ی: ﴿... إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ...﴾^۲ چهارم: رؤیت با عقل، همانند آیات: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾^۳ و ﴿وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَىٰ﴾^۴ آخری: اعتقاد به یکی از دو امر نقیض بر پایه‌ی غلبه‌ی ظن، همانند آیه- آیه‌ی: ﴿... يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ...﴾^۵؛ یعنی: «آنان را برحسب مشاهده‌ی چشم دو برابر می‌پندارید...» رؤیا آن است که در خواب مشاهده می‌گردد و فعل ما است... مانند آیه‌ی: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ...﴾^۶ وجه همسویی رؤیت با یقین آن است که مانند معاینه، علمی حاصل می‌کند که هیچ شایبه‌ای در آن راه ندارد. در آیات بسیاری^۷ از قرآن کریم رؤیت وارد شده است. نمونه‌ی بارز آن حضرت ابراهیم علیه السلام است: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۹.

۱- «و اگر بینی آن‌گاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند...» [انفال / ۵۰].

۲- «... من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید...» [انفال / ۴۸].

۳- «آنچه را دل دید انکارش نکرد.» [نجم / ۱۱].

۴- «و قطعاً بار دیگر هم او را دیده است...» [نجم / ۱۳].

۵- «... که آنان [= مؤمنان] را به چشم، دو برابر خود می‌دیدند...» [آل عمران / ۱۳].

۶- «حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود]...» [فتح / ۲۷].

۷- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، صص ۲۰۸-۲۰۹.

۸- [سراء / ۱، ۶۰؛ نجم / ۲۳-۱۱؛ طه / ۲۳-۲۲؛ فرقان / ۴۲؛ شعراء / ۲۰۱؛ شوری / ۴۴؛

زمر / ۵۸؛ مؤمنون / ۹۳؛ مؤمن / ۸۴؛ جن / ۲۴؛ نازعات / ۲۱-۱۹؛ تکویر / ۲۳؛

أعراف / ۱۴۴-۱۴۳؛ یونس / ۵۴-۵۳؛ بقره / ۱۶۷-۱۶۵؛ و نهج البلاغه،

خطبه‌ی ۱۸۲.

۹- «و این‌گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانیم تا از جمله‌ی یقین‌کنندگان باشد.»

[انعام / ۷۵].

۵- طمأنینه^۱

طمأنینه، «به معنای وقار، سکون، و آرامشی است که خداوند آن را در قلب بنده‌ی مؤمن خود می‌اندازد، زمانی که از شدت مسایل، هولناک و مضطرب است، و پس از آن به خاطر این وارده‌ی قلبی دیگر نمی‌هراسد و نمی‌لرزد و سبب زیادی ایمان و قوت یقین و ثبات وی می‌گردد.»^۲ در کلام زیر بر این امر نشانه رفته است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لَيْطَمِينَ قَلْبِي...﴾^۳

«صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام درباره سخن خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام [آیه‌ی بالا] پرسیدند. ایشان در جواب فرمودند: نه؛ ایشان به پروردگار خود یقین داشتند، اما از خداوند افزون شدن یقین خود را طلب نمودند.»^۴

شک^۵

«شک، نقیض یقین است.»^۶ برخی معتقدند که «شک»^۷ در اصل چه دو طرف [احتمال] در حالت تساوی باشند و چه یکی بر دیگری رجحان

۱-tranquillity, peace, repose

۲- زبیدی، تاج العروس، ج ۹، ص ۲۳۸.

۳- فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟» گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد...» [بقره / ۲۶۰].

۴- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷.

۵-doubt, suspicion.

۶- فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۲۷۰.

۷- البته در موارد ایجاد شک، اصل، یقین است. «اسحاق بن عمار از امام کاظم علیه السلام [=ابوالحسن الاول] نقل کردند که فرمودند: «إذا شککت فابن علی یقین قال: قلت: هذا أصل؟ قال: نعم: هرگاه [میان دو یا چند امری] شک نمودی مبنا را بر یقین بگذار. پرسیدم: آیا این اصل است؟ در پاسخ فرمودند: آری.» [صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۱].

یابد، مانند آیه‌ی: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ...﴾^۱؛ یعنی: «غیر مستیقن هستید.» [ولی] علمای علم اصول معتقدند که [در شک] تردّد ذهن میان دو امر به حدّ یکسان است و ادامه داده‌اند که، اگر تردید میان دو امر یکسان باشد شکّ نام دارد، ولی اگر مساوی نباشد، طرف راجح را ظنّ و طرف مرجوح را وهم نامند.^۲

«شکّ و حیرت، یعنی عجز نفس از تحقیق حقّ و ردّ باطل در مطالب.»^۳ «شکّ... یا به خاطر وجود دو نشانه‌ی [= اماره‌ی] متساوی در نزد دو نقیض است، یا به خاطر عدم نشانه در این باره است، که این شکّ یا در وجود است، که وجود دارد یا خیر، یا در جنس است، که از چه جنسی است و یا در برخی از صفات آن است، و چه بسا در هدفی است که بدان خاطر خلق شده است. شکّ نوعی جهل و خاصّتر از آن است؛ چه، شکّ کلاً عدم علم به دو امر نقیض است، پس هر شکّی جهل است، ولی هر جهلی شکّ نیست... اشتقاق شکّ یا از «شککت الشّیء» (آن چیز را شکافتم) است،... [و یا] چون شکّ پاره کردن چیزی است، به طوری که رأی مستقرّ و ثابت درباره‌ی آن وجود ندارد...»^۴

وجه تقابل شکّ با یقین به خاطر آن است که نقیض یقین است و حالت تساوی میان دو امر نقیض را دارد. اولین کسی که دچار شکّ گردید، حضرت آدم علیه السلام بود که وسوسه‌های شیطان، یقین او را تبدیل به شکّ نمود.

۱- «و اگر از آنچه به‌سوی تو نازل کردیم در تردیدی،...» [یونس / ۹۴].

۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۶۵.

۳- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۳۰۴.

۴- نراقی، معراج السعادة، ص ۱۱۱.

حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند: «... پس [حضرت] آدم علیه السلام یقین را به تردید ... تبدیل کرد...». «شک»، پایه‌های مختلفی دارد، امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «... و شک چهار بخش دارد: جدال در گفتار، ترسیدن، دودل بودن، و تسلیم حوادث روزگار شدن. پس آن کس که جدال و نزاع را عادت خود قرار داد از تاریکی شبهات بیرون نخواهد آمد، و آن کس که از هر چیزی ترسید، همواره در حال عقب‌نشینی است، و آن کس که در تردید و دودلی باشد، زیر پای شیطان کوبیده خواهد شد، و آن کس که تسلیم حوادث گردد و به تباهی دنیا و آخرت گردن نهد، هر دو جهان را از کف خواهد داد.»^۲

مفاهیم مرادف شک

در ذیل برای تبیین مفهوم شک، پاره‌ای از مفاهیم مرادف آن ذکر گردیده است.

۱- ریب

«ریب گاهی به معنای کراهت، حاجت، و نیاز به کار رفته است.»^۳ گاهی هم «به معنای شک به کار رفته است.»^۴ برخی بر آنند که «ریب بدان معناست که در مورد یک چیز، وهم و خیالی داشته

۱- «... فباع یقین بشکة...» [سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، خطبه‌ی ۱].

۲- «... والشک علی أربع دعائم: علی التماری والهول والتردد والإستسلام. فمن جعل المرء دیدنا لم یصبح ليله و من هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه و من تردد فی الریب و طنته سنابک الشیاطین و من إستسلم لهلکة الدنیا و الأخره هلک فیهما...» [سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، حکمت ۳۱].

۳- جوهری، صحاح تاج اللغه و صحاح العربیة، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴- فراهیدی، العین، ج ۷، ص ۲۸۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۶۴.

باشیم و سپس این توهم برطرف شود و ریبته نیز اسمی از «الریب» است. خداوند در قرآن کریم، چنین می‌فرماید: ﴿... بَنُوا رِبِيَّةً فِي قُلُوبِهِمْ...﴾^۱ که دلالت بر دغل کاری و یقین اندک آنان است.^۲

با این اوصاف، «... ریب، شکّ آمیخته با تهمت [و دغل کاری] است و این آیات بر این امر گواهند: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾^۳ و ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...﴾^۴؛ چرا که مشرکان با وجود شکّ درباره‌ی قرآن، به پیامبر ﷺ تهمت می‌زدند که او قرآن را بر ساخته و مردمانی دیگر او را در این کار یاری می‌رسانند.^۵ حقیقت «الریب» آشفستگی و اضطراب نفس^۶ ... بر اثر گمان، وسوسه، شکّ، گمان نامعتبر، نامعتبر، حسرت و تخیل است.^۷ «... ریب ... در اثر جهل و شکّ همراه با با تهمت و مانند آن در نفس انسان ایجاد می‌شود؛ لذا کلمه‌ی «مُریب» وصف شکّ قرار می‌گیرد، یعنی شکّی که اضطراب می‌آورد. خداوند سبحان ... می‌فرماید: ﴿... إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّريبٍ﴾^۸ کافران در شکّ مریب هستند.

۱- «... در دل هایشان مایه‌ی شکّ [و نفاق] است...» [توبه / ۱۱۰].

۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۰۵.

۳- «این کتابی است که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست...» [بقره / ۲]

۴- «و اگر بر آن چه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم شکّ [آمیخته با تهمت] دارید...» [بقره / ۲۳].

۵- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۲۶۴.

۶- طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۵۷.

۷- مظاهری، کاوشی نو در اخلاق اسلامی و شؤون حکمت عملی، ترجمه: ابوالقاسمی، ج ۱، ص ۵۵.

۸- «زیرا آنها نیز در دودلی سختی بودند.» [سبأ / ۵۴].

امام مجتبی علیه‌السلام فرمودند: «دع ما یربک إلی ما لایربک فإن الشکّ ریبة و إن الصّدق طمأنینة»؛^۱ «رها کن آنچه تو را به اضطراب می‌کشاند، و به‌سوی چیزی برو که اضطراب‌آور نباشد. پس، به راستی که شکّ، ریب و اضطراب می‌سازد و صدق، طمأنینه می‌آورد.» مثلاً گاهی انسان نمی‌داند فلان درخت، سالی چند بار میوه می‌دهد؛ در اینجا شکّ ایجاد شده ولی ریبی وجود ندارد، اما گاه نمی‌داند که مثلاً فلان راه، راهزن دارد یا نه. در اینجا، علاوه بر آن که شکّ وجود دارد، ریب و اضطراب هم هست.^۲ وجه تقابل ریب با یقین آن است که ریب، شکّی آمیخته با تهمت است و از آن جا که شکّ در مقابل یقین است، ریب نیز در مقابل یقین است.

۲- ظنّ^۳

«ظنّ اسمی است برای آنچه که از روی نشانه و آماره برای انسان حاصل شود و اگر تقویت شود به علم منتهی می‌گردد و اگر ضعیف شود، وهم است ...»^۴ «پس ... ظنّ قوّت معنا در درون نفس و ضمیر آدمی است که به حالت ثبات و اطمینان نرسیده است، ولی شکّ این‌گونه نیست؛ چرا که حالت ایستایی میان دو نقیض بدون رجحان و تقویت یکی بر دیگری است.»^۵ در آیه‌ی ﴿... إِنْ نَّظُنُّ إِيَّاهُ ظَنًّا...﴾^۶ ظنی

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- جوادی آملی، قرآن در قرآن، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲.

۳- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۱۷.

۴- عسکری، ابوهلال، الفروق الغویة، ص ۳۰۳.

۵- «جز گمان نمی‌ورزیم ...» [جائیه / ۳۲].

و دو معنای همسو: کذب، تهمت.

ظن اگر به معنای کذب باشد، گوئیم: «ظَنَّ فُلَانٌ»، یعنی «دروغ گفت» همانند آیه‌ی ﴿... وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^{۲۱} از دیدگاه شیخ طوسی^۳ ظن در آیات زیر به معنای علم و یقین است: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۴، ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ﴾^۵ و ﴿... وَظَنُوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ...﴾^۶.

«...صدر المتألهين نیز ظن در آیه‌ی ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ را به معنای یقین دانسته‌اند و دو علت را در این زمینه ذکر کرده‌اند: یکی این که علم انسان در این دنیا نسبت به علمش در آخرت، همانند ظن در مقایسه با علم است، و دوم این که، علم حقیقی در دنیا فقط برای انبیا و صدیقین حاصل می‌شود، همان گونه که خداوند در حق آنان فرموده است: ﴿...الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا...﴾^۷ دلیل دیگر بر این معنا، استعمال عرب و سیاق آیات است.

۱- «... و فقط گمان می‌برند.» [بقره / ۷۸].

۲- طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، صص ۹۶-۹۷.

۳- شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۵.

۴- «همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد؛ و به سوی او باز خواهند گشت.» [بقره / ۴۶].

۵- «من یقین داشتم که به حساب خود می‌رسم.» [حاقه / ۲۰].

۶- «... و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست...» [توبه / ۱۱۸].

۷- «... در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و رسول او گرویده و [دیگر] شرک نیاورده...» [حجرات / ۱۵].

۸- علی تبار فیروزجایی، سیمای یقین در آیات و روایات، در: نشریه‌ی معرفت، شماره‌ی ۸۳، صص ۹۱-۹۲، به نقل از: صدر المتألهین، الاسفار الاربعه، ج ۳، صص ۵۱۷-۵۱۸.

کوتاه سخن این که، ظن در دو معنای متضاد، یقین^۱ (علم) و گمان^۲، استعمال شده، ولی به خاطر تبادل معنای گمان در ذهن، در قسمت مفاهیم مقابل یقین ذکر گردیده است و وجه مترادف یا تقابل آن بسیار واضح است؛ چرا که در اولی یقین و در دومی مقابل یقین است.

۳- حُسبان

در آیات قرآن کریم این ریشه در مقابل یقین به کار رفته است، نظیر آیه‌ی: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا...﴾^۳ مصدر حَسِبَ، حُسبان، به معنای دو امر نقیض است. بدون این که معنای مرجوح به ذهنش خطور کند و معیار و مقیاس قرار دهد، دچار شک گردد، و این نزدیک به «ظن» است با این تفاوت که در «ظن» هر دو نقیض به ذهنش خطور می‌کند و یکی بر دیگری چیره می‌گردد.^۴ وجه تقابل «حسبان» آن است که شک را که نقیض یقین است، در پی دارد.

۴- وَهْمٌ

«... «وهم القلب» که جمعش «أوهام» است به معنای غفلت می‌باشد. تهمت نیز از وهم اشتقاق یافته است.»^۵ «تَوَهَّمْتُ» به معنای «ظننت» (گمان بردم) است و در حدیث درباره‌ی نماز لال آمده است: «يحرک

۱- به عنوان نمونه نک: توبه / ۱۱۸؛ کهف / ۵۳؛ فصلت / ۴۸؛ ص / ۲۴؛ قیامة / ۲۸.

۲- به عنوان نمونه نک: یوسف / ۴۲؛ انبیاء / ۸۷؛ جائیه / ۲۴؛ المطففین / ۴۰؛ الانشقاق / ۱۴.

۳- «آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند...» [عنکبوت / ۲].

۴- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۵- imagination, ground less fear, apprehension, scruple.

۶- فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۱۰۰.

لسانه، يتوهم توهمًا.»^۱ [در اصطلاح] اصولیان اگر حالت تردید میان دو امر یکسان باشد، شک، و اگر غیر مساوی باشد، طرف راجح را ظن و طرف مرجوح را وهم گویند.^۲

توضیح مطلب این که اگر در میان دو امر، احتمال هر دو پنجاه درصد باشد، آن را شک خوانیم و اگر یکی هفتاد درصد و دیگری سی درصد، اولی را ظن و دومی را وهم گوئیم. وجه تقابل وهم با یقین با توجه به جمله‌ی بالا پیداست؛ زیرا، ظن که به علم نزدیک‌تر است ما را به حق نمی‌رساند،^۳ چه رسد به وهم که از علم به دور، و از یقین به مراتب دورتر است.

۵- زعم^۴

برخی زعم را به معنای «مطلق سخن»^۵ دانسته‌اند. راغب اصفهانی می‌نویسد: «زعم، حکایت کردن سخنی است که در مظنه‌ی دروغ و کذب قرار دارد و بدین خاطر در هر جایی از قرآن کریم، گویندگان چنین سخنی مورد نکوهش واقع شده‌اند، همانند آیه‌ی ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾»^۶ همچنین «به هر سخنی که همراه با شک و دروغ باشد، زعم گفته می‌شود.»^۷

۱- «زبان‌ش را حرکت می‌دهد و گمان می‌برد [نماز را قرائت می‌کند.]» [طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۱۸۵].

۲- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۳۰۴.

۳- ﴿وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ [یونس / ۳۶].

۴-Opinion.

۵- جوهری، صحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۵، ص ۱۹۴۱.

۶- «کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند...» [تغابن / ۷].

۷- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۸.

۸- فراهیدی، العین، ج ۱، ص ۳۶۴.

۶- اشتباه (شبهه)^۱

اشتباه، به معنای «عدم بصیرت»،^۲ «گنگ و مبهم بودن»،^۳ و «خیال»^۴ معرفی شده است. شبهه نیز از همین ریشه است. «به عقیده‌ی برخی از متکلمان، فرق میان شبهه و دلیل آن است که بررسی دلیل، موجب علم می‌گردد و در مورد شبهه اعتقاد بر آن است که دلیلی است که موجب جهل می‌گردد و این نه به خاطر جایگاه شبهه و بررسی آن و نه اعتقاد در اصل شبهه است و نیز به خاطر آنچه که در مورد شبهه بررسی می‌شود، نیست.»^۵

توضیح مطلب این که شبهه، جهل را به دنبال دارد و جهل مایه‌ی تردید است. «شبهه، شبهه نامیده شده، چرا که به حق شبیه است.»^۶ امام علی علیه السلام در این باره، بیانی شیوا دارند. ایشان می‌فرمایند: «شبهه را شبهه نامیده‌اند چون حق را ماند، لیکن دوستان خدا را فریفتن نتواند که یقین، چراغ - رهگذر - ایشان است، و رستگاری را هبر...»^۷ شبهه، «اسم است از اشتباه و آن حکمی یا موضوعی است که حلال یا حرام بودن آن معلوم نباشد.»^۸

۱-Misgiving, doubt.

۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۸.

۳- فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۶۲.

۴- جوهری، صحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۴، ص ۱۶۹۲.

۵- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۲۳۴.

۶- طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۷.

۷- «و إنما سمیت الشبهة شبهة لأنها تشبه الحق، فأما أولیاء الله فضیاء هم فیها الیقین و دلیلهم سمت

الهدی...» [سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: شهیدی، خطبه‌ی ۳۸].

۸- همان، تعلیقات، ص ۴۶۱.

در قرآن کریم نیز این واژه در مورد کسانی که گمان می‌کردند حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام را کشته‌اند به کار رفته است: ﴿... وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...﴾^۱ وجه تقابل اشتباه (شبهه) با یقین در سخنان امیرمؤمنان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام روشن است؛ چه، نور یقین از بین برنده‌ی شبهات است.

۷- التباس

التباس به معنای «آمیخته شدن امور در یکدیگر»،^۲ «اختلاط آنها با یکدیگر»،^۳ و «مشتبه شدن آنها با یکدیگر»^۴ است. التباس از ماده‌ی «لَبَسَ» اشتقاق یافته و «در اصل به معنای پوشاندن (ستر) چیزی است ... و گفته می‌شود: «لَبَسْتُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ» (کار را بر او پوشانیدم) ... خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ...﴾^۵ و گاهی گفته می‌شود «فِي الْأَمْرِ لِبْسَةً» (در آن کار پوشیدگی وجود دارد).^۶ وجه تقابل التباس با یقین آن است که «مانع ادراک حقیقی است، گویا حق [یقین] را می‌پوشاند ...»^۷

۱- «... و حال آن‌که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنها مشتبه شد...» [نساء / ۱۵۷].

۲- فراهیدی، العین، ج ۷، ص ۲۶۲.

۳- ابن سگیت، إصلاح المنطق، ص ۲۳۱.

۴- جوهری، صحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۳، ص ۹۷۴.

۵- «و حق را به باطل در نیامیزد...» [بقره / ۴۲].

۶- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۴۷.

۷- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، ص ۴۶۲.

«مریة تردید در کار است و از شکّ خاصّتر است ... و در اصل از «مریت النّاقّة» (زمانی که شتر پستان‌هایش برای شیر دادن مسح شود) است.»^۱ «نحّاس، مریة در آیهی ﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ...﴾^۲ را به معنای شکّ دانسته است.»^۳

«مریة در برخی موارد به معنای مجادله است، همانند آیهی ﴿أَفْتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يُرَى﴾^۴ و تماری و امتراء [باب تفاعل و افتعال] افتعال] در چیزی به معنای شکّ نسبت به آن است، نظیر آیهی ﴿فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى﴾^۵ (ای انسان! به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت شکّ شکّ روا می‌داری؟) و نیز در آیهی ﴿فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْْبُدُ هَؤُلَاءِ...﴾^۶ یعنی: «در شکّ مباش.»

و در آیهی ﴿... فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^۷ گفته شده، خطاب به دیگران است؛ یعنی: «ای انسان و ای شنونده! از شکّ کنندگان مباش.»^۸ وجه تقابل مریة با یقین، به خاطر تقابل یقین با شکّ است و این که مریة از شکّ خاصّتر است.

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۶۷.

۲- «آری، آنان در لقای پروردگارش تردید دارند...» [فصلت / ۵۴].

۳- النّحّاس، معانی القرآن، ج ۶، ص ۲۸۷.

۴- «آیا در آنچه دیده است با او جدال می‌کنید؟» [نجم / ۱۲].

۵- «پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت تردید روا می‌داری؟» [نجم / ۵۵].

۶- «پس درباره‌ی آنچه آنان [= مشرکان] می‌پرستند در تردید مباش...» [هود / ۱۰۹].

۷- «... پس مبادا از تردید کنندگان باشی.» [بقره / ۱۴۷].

۸- طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۹۵.

۹- زیغ

«زیغ» در لغت به معنای «میل و انحراف از حق، میل و کشش، و عدول است.»^۱ و در اصطلاح «به معنای انحراف و تمایل از پایداری است و تزیغ، تمایل و انحراف دوجانبه است ... در آیه‌ی ﴿... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾^۲؛ یعنی: «زمانی که استقامت را وانهادند و رها کردند، خداوند آنان را وانهاد...»^۳ «زیغ به معنای شک و ظلم و ستم نیز به کار رفته است.»^۴ وجه تقابل زیغ با یقین آن است که لازمه‌ی قلبی موقن، تهی بودن از هرگونه انحراف و کژوی و ناراستی است.

۱۰- تذبذب

«تحقیق آن است که اصل واحد در این ماده دفع همراه با غیرت و دفع در موارد حمایت است و فرق گذاردن این واژه با واژه‌هایی چون دفع، منع، ردّ و چیزهایی از این دست است ... و مُذْبَذَبٌ کسی است که مورد عمل ذبّ (دفع با حمیت) واقع شده و پیاپی از این سو و آن سو دفع می‌شود و در آیه‌ی ﴿... مُذْبَذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ...﴾^۵؛ یعنی: «در کار خود دچار حیرت و شک می‌گردند و ابتدا از یک سو و سپس از سویی دیگر دفع می‌شوند و در واقع نمی‌دانند که از چه راهی مورد حمایت واقع می‌شوند و چه راهی را بپیمایند.»^۶

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۴۳۲.

۲- «... پس چون [از حق] برگشتند، خدا دل‌هایشان را برگردانید...» [صف / ۵].

۳- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۱۷.

۴- فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۰۷.

۵- «میان آن [دو گروه] دو اند؛ نه با اینانند و نه با آنان...» [نساء / ۱۴۳].

۶- مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۲۷۸.

رسول خدا ﷺ درباره‌ی «مذبذبین» می‌فرماید: «مَثَلُ اَيْنَانَ مَثَلُ گوسفندی است که میان دو گله سرگردان است، گاهی به این گله و گاهی به دیگری نگاه می‌کند و نمی‌داند که از پی کدام یک باید برود.»^۱

خلاصه و نتیجه‌گیری

نتایج کلی جستار حاضر عبارتند از:

- ۱- بررسی مفهوم یقین و شکّ و مفاهیم مرتبط با آن از دو منظر در قرآن و عترت عليه السلام باید مبتنی بر مقدمات علمی باشد.
- ۲- یقین، علم ثابت و استواری است که خداوند در قلب مؤمن قرار می‌دهد، و هیچ شکّ و شایبه‌ای در آن راه ندارد. شکّ، نقیض یقین است و حالت تساوی میان دو امر نقیض را دارد.
- ۳- یقین در زبان قرآن و عترت عليه السلام با مفاهیم علم، معاینه، حقّ، رؤیت و طمأنینه مرادف است.
- ۴- برخی از مفاهیم مرادف شکّ در زبان قرآن و عترت عليه السلام عبارتند از: ریب، ظنّ، حساب، وهم، زعم، اشتباه (شبهه)، التباس، مریه، زیغ و تذبذب.
- ۵- یقین دارای سه مرتبه‌ی «علم‌الیقین»، «عین‌الیقین» و «حق‌الیقین» است و بالاترین رتبه‌ی ایمان در حق‌الیقین تجلّی می‌یابد.

۱- «إِنَّ مَثَلَهُمُ الشَّاةُ الْعَايِرَةَ بَيْنَ الْغَنَمِ تَتَحَيَّرُ فَتَنْظُرُ إِلَى هَذِهِ وَهَذِهِ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا تَتَّبِعُ» [طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۱۹۸].

۶- یقین وقتی است که علم به نهایت خود برسد و وقتی دو طرف احتمال در حالت تساوی باشند، شکّ نام دارد و ظنّ، حالت میان شکّ و یقین و وهم، حالت میان شکّ و جهل است.

۷- ریب، شکّ همراه با دلهره و اضطراب است.

۸- ظنّ از الفاظ متضاد است که به معنای یقین هم به کار رفته است.

۹- زیغ، انحراف و کشش و عدول از حقّ را می گویند و لازمه‌ی آن شکّ و عدم یقین است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: فولادوند، محمد مهدی، چاپ یازدهم، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غررالحکم و درر الکلم، الطبعة الاولى، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۳. ابن سکیت الاهوازی، إصلاح المنطق، الطبعة الثانية، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ش.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، إقبال الاعمال، الطبعة الثانية، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ش.
۵. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعی، الطبعة الأولى، قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۶. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل، لسان العرب، مجلّدات، الطبعة الاولى، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۷. برقی، احمد بن خالد، المحاسن، الطبعة الثانية، قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ق.
۸. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید، ترجمه: بدره‌ای، فریدون، چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۸ ش.
۹. جعفری، سید محمد مهدی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات پرتوی از قرآن، تهران: انتشار، ۱۳۶۰ ش.
۱۰. جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه: بدره‌ای، فریدون، تهران: توس، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.

۱۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم: قرآن در قرآن، چاپ دوّم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ش.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، الصّحاح تاج اللّغة و صحاح العریّة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۱۳. حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، الطبعة الثانیة، قم: انتشارات جامعہ ی مدرّسین حوزہ ی علمیّه ی قم، ۱۴۰۴ق.
۱۴. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، الطبعة الثالثة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، مفردات الفاظ القرآن، الطبعة الاولى، قم: مکتبة نشر الکتب، ۱۴۰۴ق.
۱۶. زبیدی، محمّد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: المکتبة الحیة، بی تا.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه ی دهخدا، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۸. رازی، شیخ ابوالفتح، رُوح الجنان و رُوح الجنان، تصحیح: شعرانی، ابوالحسن، و غفّاری، علی اکبر، تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۵۲ش.
۱۹. سیّد رضی، ابوالحسن محمّد بن ابی الاحمد، نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، محمّد، چاپ بیستم، قم: مؤسسه ی فرهنگ ی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، ۱۳۸۲ش.
۲۰. همو، نهج البلاغه، ترجمه: شهیدی، سیّد جعفر، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰ش.

٢١. سيوطي، عبدالرحمن جلال الدين، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، الطبعة الاولى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ق.
٢٢. الصدوق، ابن بابويه القمي، الأموال، الطبعة الرابعة، قم: انتشارات كتابخانهى اسلاميه، ١٣٦٢ش.
٢٣. طباطبايى، سيد محمد حسين، تفسير الميزان، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٢٩٤ق.
٢٤. طبرسى، على بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تصحيح و تعليق و تحقيق: رسولى محلّاتى، سيدهاشم، و يزدى طباطبايى، سيد فضل الله، الطبعة الثانية، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٨ق.
٢٥. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، بيروت: دارمكتبةالهلال، ١٩٨٥م.
٢٦. الطوسى، أبى جعفر محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق: احمد حبيب قصير، الطبعة الاولى، بيروت: مكتبة الاعلام الاسلامى، ١٤٠٩ق.
٢٧. العسكرى، أبو هلال، الفروق اللغوية، قم: انتشارات اسلامى جامعهى مدرّسين وابسته به حوزهى علميهى قم، ١٤١٢ق.
٢٨. على تبار فيروزجانى، رمضان، «سيماى يقين در آيات و روايات»، نشرهى معرفت، ١٣٨٣ش.
٢٩. فراهيدى، خليل بن احمد، العين، تحقيق: المخزومى، مهدى، و السامرايى، ابراهيم، قم: مؤسسسه دارالهجرة، ١٤٠٩ق.
٣٠. الكلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق: غفارى، على اكبر، الطبعة الثالثة، طهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ق.

۳۱. مجلسی، محمّدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۳۲. مخلص، عبدالرؤف، تفسیر أنوار القرآن؛ گزیده‌ای از سه تفسیر فتح القدير امام شوکانی، تفسیر ابن کثیر، و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی، چاپ اول، تربت جام: احمد جام، ۱۳۸۱ش.

۳۳. المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، الطبعة الثانية، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۵م.

۳۴. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن، الطبعة الاولى، طهران: وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۳۶۸ش.

۳۵. مظاهری، حسین، کاوشی نو در اخلاق اسلامی و شؤون حکمت عملی، ترجمه: ابوالقاسمی، محمود، تهران: مؤسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.

۳۶. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، الطبعة السادسة، قم: دارالفکر، ۱۳۸۰ش.

۳۷. النحاس، أبوجعفر، معانی القرآن، تحقیق: الصابونی، محمّدعلی، الطبعة الأولى، مکتة المکرمة: معهد البحوث العلمیة و إحياء التراث الإسلامي، ۱۴۰۹ق.

۳۸. نراقی، ملّا احمد، معراج السعاده، تصحیح: موسوی کلانتری دامغانی، چاپ اول، تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۸ هـ. ش.

۳۹. نویا، پل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه: سعادت، اسماعیل، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش.

۴۰. الهویزی فیروزآبادی، شیخ نصر، القاموس المحيط، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.